

بیان قرآن کریم

قرآن کریم این مسئله را به شکل عجیبی طرح می‌کند. اولاً به اقوام مختلفی نسبت می‌دهد؛ به آل فرعون، به مردم عاد و به مردم انطاکیه، که این‌ها در مقابل دعوت رسل اظهار تطیّر می‌کردند یعنی فال بد می‌زدند و قرآن کریم در آیات زیادی با کمال صراحت این مطلب را می‌گوید که منشأ فال بد، هر شومی و نحوستی که وجود دارد، خارج از وجود خود بشر نیست؛ یعنی بشر ممکن است فکر و عقیده‌اش فکر و عقیده شومی باشد؛ وقتی که فکر و عقیده‌اش سراسر خرافه و جهالت است، شومی در جهالت است. شومی جز در اخلاق فاسد در جای دیگری نیست. شومی جز در اعمال پلید در چیز دیگری نیست. از نظر سعادت بشری، اگر بخواهیم حساب کنیم چه کشفی بزرگ‌ترین کشف‌ها در دنیا است، من خیال می‌کنم بزرگ‌ترین کشفی که در دنیا به حال بشر مفید و سعادت‌مند است و بسیار عمیق و ارزنده است ولی بشر کم‌تر می‌خواهد زیر بار آن برود این کشف است: «ذَوَاؤُكُمْ فَيْكُمْ وَ ذَوَاؤُكُمْ مِنْكُمْ» (دیوان‌الامام علی ع ص ۱۷۵) ای بشر! دردت از خودت برمی‌خیزد، منشأ بدبختی تو خودت هستی نه چیز دیگر، سرنوشت شوم را خودت به دست خودت برای خودت به وجود می‌آوری، سرنوشت شوم تو به دست دیگری نیست و همچنین تبدیل سرنوشت هم جز به دست خودت نیست؛ چاره این شومی و این سرنوشت بد هم در وجود خودت است.

وَ كُلُّ انْسَانٍ الزَّمَانَةُ طَائِرُهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا (اسراء/۱۳).

«و هر انسانی، اعمالش را بر گردنش آویخته‌ایم و روز قیامت، کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود، گشوده می‌بیند! (این همان نامه اعمال اوست!)»

در عرب چون اصل فال بد زدن را از مرغ‌ها گرفته بودند و بعضی از مرغ‌ها را شوم حساب می‌کردند لهذا فال بد زدن را «تطیّر» می‌نامند...

دو حدیث

پیغمبر اکرم در کمال صراحت فرمود:

«رَفِعَ عَنْ أُمَّتِي الطَّيْرَةَ - در امت من تطیّر و فال بد وجود ندارد.» (وسائل الشیعه ج ۱۵ ص ۳۶۹)

خود پیغمبر اکرم اشیاء را به فال نیک می‌گرفت و هرگز فال بد نمی‌زد و از فال بد منع می‌کرد. فرمود: «إِذَا تَطَيَّرْتَ فَأَمْضِ وَ إِذَا ظَنَنْتَ فَلَا تَقْضِ - هر وقت به دلت بد آمد، با آمدن چیزی دلت چرکین شد و تطیّر زدی، اعتنا نکن، مخصوصاً برو.» (وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۳۶۲)

باز فرمود: «لَا تُعَادُوا الْأَيَّامَ فَتُعَادِيَكُمْ - با ایام و روزگارا اعلام دشمنی نکنید که آن‌گاه آن‌ها دشمن شما می‌شوند.» (مستدرک الوسائل ج ۱۳ ص ۷۷)

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «تطیّر چیزی است که اگر سخت بگیری بر تو سخت می‌گیرد، چون وقتی سخت می‌گیری خودت هستی که بر خودت سخت می‌گیری و اگر سست بگیری بر تو سست می‌گیرد؛ اگر اعتنا نکنی می‌بینی چیزی نبوده است.» (الکافی ج ۸ ص ۱۹۷) خیلی جمله عجیبی است!

آیات قرآن درباره قوم عاد

به هر حال مسئله تطیّر و فال بد زدن مسئله‌ای است که در اسلام به هر نام و عنوانی محکوم است و چنین چیزی وجود ندارد. در سراسر تعلیمات اصیل اسلامی شما کلمه‌ای در این موضوع پیدا نمی‌کنید. ما کلمه نحس و یوم نحس را در دو جای قرآن داریم. خیلی جالب است؛ هر دو جا هم درباره قوم عاد است پس از نزول عذاب بر آن‌ها.

«إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ - ما تندباد وحشتناک و سردی را در یک روز شوم مستمر بر آنان فرستادیم» (قمر / ۴۹)

یا:

«فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ - سرانجام تندبادی شدید و هول‌انگیز و سرد و سخت در روزهایی شوم و پرغبار بر آن‌ها فرستادیم» (فصلت / ۱۶)

کلمه «نحس» در این آیه را مفسرین دو جور معنی کرده‌اند؛ یکی این که مقصود این است که روز سرد و پر باد و غباری بوده است؛ چون روز سرد و پر باد و غباری بوده، قرآن «نحس» گفته است، زیرا کلمه نحس جز سختی و شدت یا ترسناک و وحشت‌زا بودن مفهوم اصلی دیگری ندارد.

بعضی گفته‌اند (این به نظر من جالب‌تر است) مقصود این است که در یک روز شومی [چنین کردیم] خود قرآن در کمال صراحت اعلام می‌کند این مردم معذب شدند، چرا معذب شدند؟ به خاطر اعمال و افکارشان، به خاطر طغیان‌هایشان در مقابل امر الهی. آن روزی که مردم آن سرنوشت محتوم را از عمل خودشان پیدا می‌کنند و دچار نکبت و بدبختی می‌شوند، قرآن آن روز را روز نحس می‌داند. آن روز، دیگر نه چهارشنبه است نه پنجشنبه، نه جمعه، نه شنبه... و نه اول نه دوم نه سیزده... هر روزی که مردمی به کیفر اعمال خودشان گرفتار شدند و در عقوبت اعمال خودشان دست و پا زدند، بدانند در روز نحسی گرفتارند. خود قرآن توضیح می‌دهد:

«قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْضِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيْعًا - بگو: او قادر است که از بالا یا از زیر پای شما، عذابی بر شما بفرستد یا به صورت دسته‌های پراکنده شما را با هم بیامیزد.» (انعام / ۶۵)

دفاع از ۱۳ - علامه شهید آیت‌الله مطهری - این سخنرانی در ۱۶ فروردین ۱۳۴۹ برابر با ۲۵ محرم ۱۳۹۰ در حسینیه ارشاد ایراد شده است.

بیرون رفتن همه در یک روز از سنت‌های جاهلی بوده

گناه زیاد و - پایبندی به سنت‌های غلط

مردم بابل (قوم حضرت ابراهیم علیه‌السلام) - «اصحاب الرّس»

اصحاب الرّسّ

ابو الصلّت هروی گوید: حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش از امام حسین علیه السلام نقل کردند که سه روز قبل از شهادت حضرت علیّ علیه السلام مردی از اشراف تمیم به نام عمرو، نزد آن حضرت آمده، در باره اصحاب الرّسّ، چنین سوآلاتی نمود:

اصحاب الرّسّ در چه زمانی می زیستند؟ مسکن آنان کجا بود؟ پادشاه آنان چه کسی بود؟ آیا خداوند پیامبری سوی آنان فرستاد یا نه؟ چگونه از بین رفتند؟ در قرآن نام آنان هست ولی از اخبارشان مطلبی ذکر نشده است.

حضرت فرمودند: در باره مطلبی سوآل کردی که قبل از تو کسی چنین سوآلی از من نپرسیده بود، و بعد از من نیز کسی در باره آن مطلبی برایت نقل نخواهد کرد مگر از قول من، و هیچ آیه ای در قرآن نیست مگر اینکه آن را می دانم و تفسیرش را نیز می دانم، و نیز می دانم در کجا نازل شده، در کوه نازل شده یا در دشت، و در چه زمانی، شب یا روز؟ اینجا- با دست به سینه مبارکشان اشاره نمودند- علم بسیاری است ولی طالبان آن کم هستند و به زودی وقتی مرا از دست دادند پشیمان خواهند شد.

ای تمیمی! داستان آنان چنین بود که: درخت صنوبری را به نام «شاه درخت» می پرستیدند، این درخت را یافت بن نوح بر کنار چشمه ای به نام «دوشاب» غرس کرده بود و این چشمه بعد از طوفان، برای نوح علیه السلام حفر شده بود، و علت نام گذاری آنان به اصحاب الرّسّ این بود که خانه های خود را در زمین حفر می کردند، (رسّ یعنی حفر کردن یا پنهان کردن) و زمانشان بعد از سلیمان بن داود علیهما السلام بود. دوازده قریه در کنار نهری از مشرق زمین به نام رسّ داشتند، آن رود نیز به نام آنان رسّ نامیده شده بود. در آن روزگار نهری پرآب تر و شیرین تر از آن روی زمین نبود و قریه هایی بیشتر و آبادتر از آنها وجود نداشت، نام آنها به ترتیب عبارت بود از: آبان، آذر، دی، بهمن، اسفندار، فروردین، اردیبهشت، خرداد، مرداد، تیر، مهر، شهریور، و بزرگترین شهر آنان، اسفندار بود که پادشاه در آن می زیست، نام او ترکوژ بن غابور بن یارش ابن سازن بن نمروذ بن کنعان بود که این آخری فرعون زمان ابراهیم علیه السلام بود.

آن چشمه و صنوبر در همین شهر بود، و در هر قریه دانه ای از میوه آن صنوبر کاشته بودند و آن دانه رشد کرده، درخت عظیمی شده بود، آب آن چشمه و رودخانه ها را حرام کرده بودند و نه خود و نه چهارپایانشان از آن نمی نوشیدند و هر کس چنین می کرد او را می کشتند و می گفتند: این آب، مایه حیات خدایان ماست، و شایسته نیست کسی از حیات و زندگی آنها چیزی کم کند، و خود و چهارپایانشان از رود رسّ که قریه ها در کنار آن بنا شده بود، استفاده می کردند، و در هر ماه از سال، در هر قریه، عیدی معین کرده بودند که اهل آن قریه جمع شده و بر درخت بزرگ آن آبادی، پشه بندی از حریر که دارای انواع نقش و نگار بود نصب می کردند، سپس گاو و گوسفندهائی آورده و برای درخت قربانی می کردند و بر آن قربانی ها هیزم ریخته، آتش می زدند و آنگاه که دود آن قربانی ها به هوا رفته و بین آنها و آسمان حائل می شد و دیگر نمی توانستند آسمان را ببینند، در برابر درخت، به سجده می افتادند و گریه و زاری می کردند تا از آنها راضی شود، و شیطان نیز می آمد و شاخه های

درخت را حرکت می داد و از تنه آن همچون کودکی فریاد می زد که: ای بندگانم! از شما راضی شدم، راحت و خوشحال باشید، آنان هم سر از سجده برداشته، شراب می نوشیدند و موسیقی می نواختند و سنج می زدند و آن روز و شب را به همان حال سپری می کردند و سپس می رفتند.

و عجمها نام ماه های خود را از نام این آبادی ها گرفتند و ماه های خود را آبان ماه، آذر ماه، و غیره نامیدند، چون اهل آن قریه ها می گفتند: این عید فلان ماه است و آن عید فلان ماه و در زمان عید، بزرگترین آبادی، کوچک و بزرگ آنان، در آن شهر جمع می شدند و در نزد چشمه و صنوبر، چادری از حریر که انواع نقش و نگار بر آن بود، برمی افراختند. این چادر دوازده در داشت که هر دری مربوط به اهل یک قریه می شد، آنان در خارج از چادر در مقابل صنوبر سجده کرده و

قربانی هائی چند برابر قربانی درخت قریه های کوچکتر، ذبح می کردند، و شیطان نیز نزد آن درخت می آمد و صنوبر را به شدت تکان می داد و با صدای بلند از درون آن سخن گفته، و بیش از وعد و وعیدهای تمام شیاطین

به آنان وعده و وعید می داد، و آنان سر از سجده برمی داشتند و از شدت شادی و نشاط از حال می رفتند و از شدت شراخواری و اشتغال به موسیقی، توان صحبت کردن نداشتند، و دوازده روز و شب، به عدد اعیادشان در تمام سال، به همان حال می گذراندند و سپس می رفتند.

و چون کفر به خدا، و عبادت غیر خدا در میان آنان طولانی گشت، خداوند عزّ و جلّ پیامبری از بنی اسرائیل از فرزندان یهودا بن یعقوب سوی آنان فرستاد و مدت زمانی طولانی در بین آنان بوده و آنان را به عبادت خداوند عزّ و جلّ و شناخت ربوبیت او دعوت می کرد، ولی از او پیروی نکردند، و وقتی آن پیامبر دید که آنان به شدت غرق در ضلال و گمراهی هستند و دعوت او را بسوی رشد و رستگاری ردّ می کنند، در عید شهر بزرگ آنها شرکت کرد و گفت: خدایا این بندگان تو، جز تکذیب من و کفر به تو کار دیگری نمی کنند، و درختی را که نه فایده دارد و نه ضرر، می پرستند.

تمام درختان شان را خشک کن و قدر و عظمت خود را به آنان بنمایان، صبح روز بعد، درختها خشک شده بود، این مطلب آنان را ترساند و احساس عجز و ناامیدی کردند و به دو گروه تقسیم شدند، گروهی گفتند: این مرد که ادعا می کند رسول خدای آسمان و زمین است، خدایان شما را جادو کرده است تا شما را از خدایانتان به سوی خدای خویش متوجه گرداند، گروه دیگر گفتند: نه، بلکه خدایان شما با دیدن این مرد که از آنان عیب گویی می کند و در موردشان سخنان نامربوط می گوید، و شما را به پرستش خدای دیگری می خواند، خشمگین شده اند و زیبایی و بهای خود را از شما پوشانده اند تا شما نیز به خاطر آنان خشمگین شوید و انتقام آنان را از این مرد بگیرید.

لذا همگی بر آن شدند که او را بکشند، برای این کار لوله های بلندی از سرب که دهانه های گشادی داشت، برگرفتند و آنها را از قعر چشمه تا روی آب مثل لوله های سفالین آبراهه (فاضلاب) بر روی هم سوار کردند، و آب داخل آن (چشمه یا لوله) را کشیدند و سپس در قعر آن چاهی عمیق با دهانه تنگ حفر کردند و پیامبرشان را به درون آن انداختند و صخره بزرگی بر دهانه آن نهادند و آنگاه لوله ها را از آب بیرون آوردند و گفتند: اکنون که خدایان دیدند که ما، شخصی را که در باره شان به بدی سخن می گفت و ما را از پرستش آنان باز

می داشت کشتیم، و در زیر بزرگترین خدایان دفنش کردیم تا دلش آرام گیرد، امیدواریم که از ما راضی شده باشند و غنچه ها و طراوت آنها مثل گذشته به سوی ما باز گردد، آن مردم در تمام روز، صدای ناله پیامبرشان را می شنیدند که می گفت: «خدای من، تنگی جا و شدت ناراحتی مرا می بینی، به ناتوانی و درماندگی ام رحم کن و زودتر قبض روحم فرما، و اجابت دعایم را تأخیر نینداز!» تا بالاخره مرد، خداوند عزّ و جلّ به جبرئیل فرمود: ای جبرئیل! آیا این بندگان من، که صبر و بردباری من آنها را فریب داده و خود را از خشم من در امان می پندارند و کس دیگری غیر از من را می پرستند و پیامبر مرا کشته اند، گمان می کنند که در مقابل غضب من توان مقاومت دارند، یا آیا می توانند از محدوده قدرت من خارج شوند؟ چگونه؟! و حال آنکه من از کسی که مرا نافرمانی کند و از عقاب من نهراسد، خودم انتقام خواهم گرفت، و به عزت و جلالم قسم یاد کرده ام که آنان را مایه عبرت اهل عالم قرار دهم، و خداوند، آنها را در آن عیدشان جز با بادهای سرخ رنگ به هراس نیفکند، آنان در آن طوفان حیران شده به هراس افتاده بودند و به یک دیگر پناه می بردند، سپس زمین در زیر پاهایشان به گوگردی مشتعل تبدیل شد و ابری سیاه بر آنان سایه افکند و آتشی ملتهب همچون گنبد بر آنان فرو افکند و بدن های شان در آتش

همچون سرب مذاب ذوب شد.

پناه می بریم به خداوند متعال از غضب و عذابش. و لا حول و لا قوّة إِلَّا بِاللّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.